

# فلسفه ؟

علی سنائی کیا زمستان 97 دانشگاه تهران

## چکیده

از عنوان مقاله می توان حدس زد که حتی در ادای کامل یک جمله در هنگامیکه صحبت از پرسش از فلسفه است قاصدم. برای جواب به چیستی فلسفه می توان رویکردهای فراوانی داشت. می توان از تاریخ آن شروع کرد و جوهرش را از همان نقطه ی آغازین که نطفه اش بسته شده است بررسی کرد و آن را ذات فلسفه نامید.<sup>1</sup> می توان همانطور که در کلاس برایمان تعیین شده بود، فیلسوف مورد علاقه ام را انتخاب کرده و از زبان او فلسفه را توضیح دهم. می شود از اهمیت فلسفه به چیستی آن برسم. می توان به صورت سلبی با چه نیستی اش آغاز کنم یا چندین راه دیگر... من اما، قرار است که آن را از زبان خود بیان کنم با اینکه شاید میل استاد این درس به فیلسوف مورد علاقه ام بوده است تا نگاه خود به فلسفه دارم.

دلیل این انتخاب تاثیر خواندن متنی از استراود<sup>2</sup> است: او در مقاله ای<sup>3</sup> عنوان می کند که در برخورد با یک اثر هنری مانند نقاشی، هنگامیکه سخن از تکنیک و رنگهاست می توان به سخنان نقاش گوش فرا اما آن هنگام که صحبت از چیستی نقاشی یا آن اثر می شود بهتر است به جای پرسیدن جواب این سوال از نقاش، به خود اثر چشم بدوزیم. او با این مثال سراغ فلسفه می رود و بیان می کند که فلسفه نیز به همین ترتیب است که بهتر است در آن به جای اینکه سراغ این برویم که یک فیلسوف چه نظری راجع به فلسفه می دهد، به آثار وی نگاه کنیم و ببینیم او چگونه فلسفه پردازی می کند.

<sup>1</sup> چنانچه هایدگر در کتاب خود، فلسفه چیست، این راه را پیش می گیرد و بیان می کند.

<sup>2</sup> Stroud

<sup>3</sup> Stroud, 2001, p.26-27

بنابراین، استراود نتیجه می گیرد که درباره ی این سخن براند که فلسفه از نگاه او چگونه است. من نیز در این متن سعی بر آن خواهم داشت که با اندک مطالعه ای که در زمینه ی چیستی فلسفه از نگاه برخی فیلسوفان، صرفاً در حد این مقاله، داشته ام و نیز با توجه به نحوی که خود درک کرده ام به چیستی آن بپردازم هرچند که از پرداختن من به فلسفه زمانی کوتاه گذشته است و احتمالاً نظرم درباره اش ناقص خواهد بود.

## 1

در ابتدا با این پرسش آغاز می کنم که آیا همه ی فیلسوفان باید بتوانند توضیح دهند که فلسفه چیست؟ برای پاسخ به آن چندین مثال می آورم. آیا برای اینکه یک پزشک، پزشکی ماهر باشد باید بتواند چیستی پزشکی را توضیح دهد یا اینکه بتواند آن کار را، برای مثال جراحی قلب، خوب انجام دهد. همین طور است یک تعمیرکار ماشین: آیا او باید بتواند تعمیرکاری را تعریف کند و جبهه خودش را از تعمیرکار ماشین آلات سنگین جدا کند؟ و همچنین اگر روزی به اجبار از او خواستند که تعمیرکاری ماشین آلات سنگین را انجام دهد بگوید که این نوع تعمیر در تعریف تعمیرکاری نیست و من انجام نمی دهم یا اینکه سعی بر یادگیری تفاوت ها و دانش های اضافه اش می کند و آن کار را انجام خواهد داد؟

در طول پژوهش پیرامون چیستی فلسفه، به فیلسوفان<sup>4</sup> بسیاری برخوردم که هیچ مقاله یا سخنرانی در باب این پرسش نداشته اند اما دارای بهترین کرسی ها هستند و در عرصه ی آکادمیک بسیار شناخته شده اند. آنها فیلسوفان خوبی هستند که صرفاً در این زمینه پژوهشی انجام نداده اند. مانند تعمیرکاری که تابحال ماشین پرآید را تعمیر نکرده است. اما این مانع از آن نمی شود که اگر روزی به جای ماشین های همیشگی، مثلاً پژو، به پرآید برخورد نتواند آن را تعمیر کند. این مثال خود تاییدی است بر نقل قولی که از استراود در ابتدای مقاله آورده شد. شاید بتوان گفت **شرط ضروری** فیلسوف بودن این است که از نقطه نظر خود بتوانیم فلسفه

<sup>4</sup> بیشتر تمرکز بر روی فیلسوفان معاصر بوده است.

پردازي را توضيح دهيم/بدانيم اما حال اين پرسش که فلسفه چیست نیازمند کار تخصصی و پژوهشی جدا و خاص خود است.

از اين سخن قصد آن را نداشتيم که نشان دهم پرسش از فلسفه، سوالی بیهوده است. بر خلاف آن، به نظرم یکی از ویژگی های مهم در فلسفه، عدم توقف سوال پرسیدن است. حال اگر بگوییم که نمی شود از چيستی فلسفه سوال پرسيد گویی به یک تناقض با ماهيت فلسفه برخواهيم خورد زیرا که در آن صورت چیزی هست که ماهیتاً از چيستی تمام موجودات/چیزها سوال می پرسد اما آن هنگام که نوبت به خودش می رسد اين اجازه را نمی دهد. اگر فلسفه را به اين نحو متاخر ببینیم، شاید بتوان همان نتیجه ای را که ويتگنشتاین از فلسفه می گیرد، برداشت کنیم.

ويتگنشتاین فلسفه را نیز در ادامه ی نظریه ی بازی های زبانی خود مطرح می کند. او بیان می کند که "مشکلات فلسفی زمانی پدیدار می شوند که زبان به تعطیلات رفته باشد."<sup>5</sup> او از فلسفه با عنوان درمان<sup>6</sup> زبان یاد می کند.<sup>7</sup> درمان به اين معنا که فیلسوف همچون یک روانشناس که به درمان یک مراجعه کننده با واکاوی هایش می پردازد، به درمان مشکلاتی که ما در فلسفه، در اینجا زبان، با آن دست و پنجه نرم می کنیم خواهد پرداخت.

ويتگنشتاین با توسل به نظریه ی بازی های زبانی خود مطرح می کند که همانطور که زبان مانند شطرنج دارای قواعدی است که با استفاده از آن پی به کاربرد و معنایش می توان برد، در فلسفه سعی بر یافتن اين قواعد است آن هم درست در مکان هایی که دچار سر درگمی شده ایم.<sup>8</sup> او اين پیدا کردن را چیز جدیدی نمی داند و میگوید که فلسفیدن گرفتن نتیجه نیست بلکه بيان همان چیزهایی است که همگان می دانند.

او با اين توصیف خود، نه تنها راه را برای نسبیت گرایی باز می کند بلکه رئالیسم درباره ی حقیقت<sup>9</sup> را به کناری می نهد. پریست<sup>10</sup> به اين استدلال ويتگنشتاین ایراد وارد می کند که خود متناقض است و اگر آن را

<sup>5</sup> Philosophical investigation, sec 38

<sup>6</sup> treat

<sup>7</sup> Ibid, Sec. 255

<sup>8</sup> Ibid, Sec. 109

<sup>9</sup> منظور از حقیقت در طول این مقاله Truth است.

<sup>10</sup> Priest, 2006, -.193

بپذیریم در واقع باید خودش را نپذیریم<sup>11</sup> چرا که در فلسفه همواره بحث بر سر حقیقت وجود دارد و هر زمان موضوعی هست فلاسفه ای وجود دارند که در حال نزاع هستند و این حقیقت است که مطلوب آنهاست. حالا اگر ما همه چیز را از قبل می دانیم چه نیازی به برطرف کردن و توضیح چیستی فلسفه یا مشکلات زبانی است؟

تا به اینجا نشان دادم که روحیه ی فلسفه پرسیدن است و تلاش در راستای رسیدن به پاسخ، تدقیق پاسخ و یا انتخاب بهترین پاسخ ها چرا که فلاسفه در متون خود به دنبال حقیقت هستند. حال این حقیقت چه به صورت رئال موجود باشد چه به صورت تصنعی ساخته شده باشد<sup>12</sup>. بنابراین، پرسش از چیستی فلسفه پرسشی است که خواه ناخواه باید مورد توجه قرار گیرد و دیر یا زود مطرح خواهد شد. از آنجایی که بحث بر سر ماهیت آن است و به صورتی پایه ای این سوال در حال مطرح شدن است، این پرسش از نوع پرسش فلسفی است. در این باره می توان به هایدگر<sup>13</sup> نیز اشاره کرد که در باب چیستی فلسفه مطرح میکند که سوالی در درون فلسفه است. با این تعریف در واقع هرگاه که کسی بخواهد به "فلسفه چیست؟" پاسخی دهد، جوابش را هم از قبل می داند هم از نوشتار و نحوه ی تفکرش در همان متن پاسخ نیز مشخص است که چگونه نگرشی نسبت به فلسفه دارد.

حال سختی کار در همین جا آغاز می شود. چرا که اگر قرار بود این مقاله برای مخاطبانی نوشته شود که هیچ گونه آشنایی با متون فلسفی و در کل با فلسفه نداشتند، کار راحت بود و می شد موضع خود را برای آنها توضیح داد و آنها نیز می پذیرفتند. اما هنگامیکه مخاطبان فیلسوف هستند، قاعدتا در نظر خود دیدگاهی نسبت به چیستی فلسفه دارند. پس چگونه می شود دیالوگ برقرار کرد؟ آیا قرار است اگر کسی مخالف دیدگاه این یا آن مقاله راجع به چیستی فلسفه است، آنرا پس از خواندن چکیده اش به کناری نهد و دنبال نکند؟

همانگونه که در طول تاریخ می بینیم و امروزه نیز به همین صورت است، فیلسوفان نه تنها در باب چیستی فلسفه بلکه در باب تمام موضوعات

<sup>11</sup> به اصطلاح انگلیسی self-refuting است.

<sup>12</sup> بحث پیرامون رئالیسم و نسبیت گرایی در باب حقیقت موضوعی است که خارج از این مقاله است اما به طور مختصر نویسنده ی این مقاله با رئالیسم در باب حقیقت موافق است.

<sup>13</sup> What is that philosophy, 1955

مشتاقانه به بحث می نشینند و همواره نقطه نظرات مخالفی دارند. همین اخلاق و همین اشتیاق آنهاست که شاید بتوان گفت به نسبت سایر صاحبان معرفت، مانند دانشمندان، از وضعیت بهتری برخوردارند و فروتنانه تر می توانند موضع قبلی خود را رها کنند و موضعی جدید بپذیرند.<sup>14</sup> بنابراین، چیزی که در فلسفه هست به زیر سوال بردن تمامی باورهاست حتی آنهایی که فیلسوفان خود قبل از این استدلال برایشان آورده و پذیرفته اند. همین امر است که باعث می شود من نیز با آلن وود<sup>15</sup> موافق باشم در هنگامیکه ادعا می کند فلسفه پیشرفت پذیر است و پیشرفت می کند.

برخلاف کسانی مانند هایدگر یا دیگرانی که اوتو در مقاله اش<sup>16</sup> از آنها به عنوان باورمندان به پایان فلسفه یاد میکند، نظر من این نیست که فلسفه به پایانی رسیده است. بلکه همچنان به زیست خود در حال ادامه دادن است و فضای آکادمیک نیز بسیار نیازمند آن است. علاوه بر این، افرادی مطرح می کنند که پرسش از چیستی چیزی هنگامی مطرح می شود که آن چیز دچار بحران هویت شده باشد. من<sup>17</sup> اما همانطور که گذشت این نوع پرسش را ضروری فلسفه می دانم. می توانم اینگونه ضرورت را با ذکر این مثال بیان کنم: اگر کسی ادعای دونده بودن می کند ضرورتاً باید دویده باشد یا حداقل دوندگی را بلد باشد تا بتواند این ادعای خود را پیش ببرد. فلسفه نیز به همین صورت است. نمی توان بیان کرد که در فلسفه همه ی باورها به زیر سوال می روند و سعی بر واکاوی معانی آنها و حد و حدودشان است مگر اینکه چیستی فلسفه نیز خود به زیر سوال برود و این جزوی انکار ناشدنی از فلسفه است و به این دلیل نیست که بحران هویتی در آن پدید آمده است.

تا به اینجای کار بحث بر سر فلسفه به تنهایی بود و به دنبال ماهیت یا روح فلسفه بودیم و به هیچ روی سخن از موضوع یا روش فلسفه به میان نیامد چراکه که بر این باورم که فلسفه را شرایط ضروری عنوان شده شکل می دهد که تمام توضیحات و انواع آن را شامل شود و نه صرفاً

<sup>14</sup> خود به استثنای فراوانی که در این باب یافت می شود آگاهم و آن جزوی از شخصیت افراد است که فروتن باشند یا نه اما به طور عام فلسفه این خصلت فروتنی و پذیرش نقد را در خود دارد.

<sup>15</sup> Allen wood, 2001

<sup>16</sup> Otto, 2001, p. 154

<sup>17</sup> از اینکه به جای ضمائر سوم شخص و یا فعل های مجهول از ضمائر اول شخص به کررات استفاده کرده ام پوزش می طلبم. این نوع نثر به این دلیل برگزیده شده است که در ابتدای متن بیان کردم که در حال توضیح نگرش خودم به فلسفه هستم و سعی در توضیح فلسفه به صورت عینی objective ندارم.

موضوع یا روشی خاص. اما حال سوالی که پیش می آید این است که حد و حدود آن به چه صورت است و چگونه می توان به تعیین مرزی مشخص بین فلسفه و دیگر رشته ها، از فیزیک گرفته تا روانشناسی و .. ، پرداخت. بنابراین می توانیم وارد بخش بعدی مقاله شویم و در این باره اندکی از ویلیامسون نیز یاری جوییم.

## 2

مشخص کردن مرزهای بین فلسفه و سایر معارف تاریخی به قدمت فلسفه دارد. افلاطون نیز به تعیین تفاوت فلسفه و هنر و همچنین سایر علوم پرداخته است. امروزه هم البته همچنان این امر بحثی باز است چنانکه بعضی از دانشگاهها دپارتمان فلسفه ی خود را در دانشکده ی علوم قرار می دهند و مدرک کارشناسی/ارشد علوم<sup>18</sup> به دانشجویانشان می دهند و عده ای دیگر آن را در دسته ی علوم انسانی قرار می دهند.<sup>19</sup>

آلن وود<sup>20</sup>، هابرماس<sup>21</sup> و همچنین ویلیامسون<sup>22</sup> فلسفه و علوم را منفک از هم و متفاوت نمی پندارند. ویلیامسون در کتاب خود بیان می کند که فلسفه و علم ، هر دو از حس آغاز می شوند و از این نظر با هم در تفاوت نیستند. اما در اینجا تفاوتی که می توان بین این دو قائل شد، با توجه به ویژگی فلسفه در شک به هر نوع باوری، این است که علم و فلسفه راهی جدا از هم طی میکنند. در علوم معمولاً یک سری از پیش فرض ها را می پذیرند و پس از آن شروع به تجربیات و آزمایشات و محاسبات جدید می کنند. این در حالیست که در فلسفه همواره حتی پایه ای ترین پرسش ها و باورها از حمله ی فیلسوفان در امان نیستند.

البته این بدان معنا نیست که می خواهیم بالکل علوم را از فلسفه جدا کنیم چرا که همچنان یک دانشمند نیز می تواند بر بنیان های تخصصش شک

<sup>18</sup> متاسفانه معادلی برای (M.Sc.) Masters of science نیافتیم.  
<sup>19</sup> در مقابل مدرک ذکر شده، منظور (M.A) Masters of Art است.

<sup>20</sup> Allen wood, 2001, p.103

<sup>21</sup> Ibid, p.173

<sup>22</sup> Williamson, 2018

برد و آنها را زیر سوال ببرد، اما در آهنگام کاری که مشغول آن خواهد بود فلسفه محسوب می شود.

تفاوت رویکردی که من در این متن در پیش گرفته ام با کاری که کسانی که به دنبال پیدا کردن موضوع منحصر به فرد برای فلسفه انجام می دهند در این است که آنها از پایین به بالا در حرکتند در حالی که در این متن سعی شد که از بالا به پایین حرکت صورت گیرد. به این معنا که اول روح فلسفه و شرایط ضروری آن مشخص شد و سپس به حد و حدود آن پرداخته شد اما کسانی که از پایین به بالا حرکت می کنند، علوم را بسیار منفک تر از آن می بینند که هست. همانطور که می دانیم علوم زمانی قسمتی از فلسفه بودند و بعد هر کدام به نحوی و دلایلی از فلسفه جدا گشتند. دلیل عمده ی این اتفاق نیز تفاوت روش تحقیق و تفحص در آن علوم نسبت به تفکر فلسفی بود.

به راستی امروزه مرز علوم بسیار باریک و در قسمت های بسیار با یکدیگر همپوشانی دارد. برای مثال، در رشته ی روانشناسی تحقیقاتی که انجام با رشته ی علوم شناختی همپوشانی دارد و هردوی این ها بدون یاری دانشمندان علوم اعصاب توانایی انجام این کار را ندارند، بماند که حال فیلسوفان ذهن نیز گوشه ای از این تحقیقات را بر عهده میگیرند تا همه با هم به سوالات شناختی انسان و حیوان پاسخ دهند.

معمولاً در علوم تجربی آزمایش کردن و جمع آوری اطلاعات یکی از ضروریات آن علم است و این در حالیست که معرفتی چون فلسفه نیازمند دسترسی مستقیم به آزمایشگاه و انجام تجربه نیست، هر چند که در آزمایشات فکری<sup>23</sup> انجام شده اش حتماً داده های تجربی، همانطور که در ابتدای این بخش مطرح شد، نیز دخیل هستند.

بنابراین، نشستن بر روی صندلی<sup>24</sup> و تفکر و استدلال ورزی کار عمده ی فیلسوفان است. حال که در اینجا این تفاوت عمده با علوم تجربی مشخص گردید، سوال در باب تمایز فلسفه با علمی مانند ریاضیات یا علوم نظری مانند فیزیک محض و ... مطرح می شود.

<sup>23</sup> Thought experiments

<sup>24</sup> اصطلاح Armchair philosopher اصطلاحی است رایج که برای نقد فلاسفه در مقابل سایر علوم مانند علوم تجربی انجام می شود که بر خلاف فلسفه، نظریه هایشان قابل آزمایش تجربی است و به جای نشستن بر روی صندلی و تفکر، در آزمایشگاه مشغول به تجربه هستند.

قبل از بررسی پاسخ این پرسش لازم است که در خصوص مرز بین هنر و فلسفه اندک اشاره ای صورت گیرد. در ابتدای این مقاله، تشابه فلسفیدن با نقاشی یا به طور کلی تر محتوای هر نوع هنری مطرح گردید و بیان شد که برای دیدن نگرش یک فرد به فلسفه بهتر است به آثار او توجه شود تا به حرف هایش. شباهت هنر و فلسفه در این است که زبانی که دارند در مقایسه با ابزار زبانی ریاضیات، می تواند فریب دهنده باشد. در ریاضیات هیچ گاه پیش نمی آید که فردی مقاله ای به چاپ برساند و دو نفر دو نقطه نظر متفاوت راجع به نتایج به دست آمده از آن مقاله داشته باشند. این در حالیست که در فلسفه، این نوع اتفاق بسیار متداول است. پس میتوان گفت که از لحاظ فریبندگی و پیچیدگی ساختار زبانی، فلسفه ممکن است شباهت بیشتری به هنر داشته باشد. اما، این تنها یک وجه فلسفه است و از طرفی دیگر باید به تفاوت فلسفه با هنر پرداخت زیرا که در این تفاوت است که فلسفه به شبیه شدن به علم گامی رو به جلو بر می دارد.

تفاوت فلسفه با هنر در این است که، همانطور که پیش تر نیز اشاره شد، افراد با توسل به آن در پی حقیقت هستند و برای رسیدن به آن و صورت بندی صحیحی از باورهای خود و یافتن باورهای صحیح تلاش می کنند. این درحالیست که برای تولید هنر این شرط نه ضروری و نه کافی است. بنابراین، فلاسفه نیز مانند دانشمندان<sup>25</sup> دست به نظریه پردازی و سپس رد نظریه های ناصحیح خود می زنند تا هرچند که می توانند به سمت حقیقت قدم بردارند.

حال که تفاوت هنر با فلسفه مشخص شد و با مدد آن شباهت فلسفه با علم نیز مشخص شد به سراغ سوالاتی که پیش تر مطرح شد باز میگردیم: تفاوت فلسفه با ریاضیات. ویلیامسون در این باره مطرح می کند که هرچند که فلسفه از لحاظ استدلال ورزی و پیشینی بودن<sup>26</sup> همانند ریاضیات است، اما همچنان از جهت یقینی بودن این ریاضیات است که معرفتی محکم تر است هر چند که فیلسوفان نیز در تلاشند که علمشان

<sup>25</sup> البته در اصل این دانشمندان هستند که همانند فلاسفه به دنبال پیدا کردن حقیقت هستند چرا که علوم در ابتدا در دل فلسفه بوده و این نیاز فلسفه بوده که به دنبال معرفتی حقیقی باشد.

<sup>26</sup> در اینجا به معنای عدم نیاز به تجربه و پیشاتجربی بودن



مانند ریاضیات بسیار دقیق باشد<sup>27</sup> اما همچنان این ضعف در جای خود باقی است.

ویلیامسون از دیگر شباهت هایی که بین فلسفه و علوم بر می شمارد انجام دادن آزمایشات ذهنی و همچنین مقایسه کردن نظریه ها با یکدیگر برای پیدا کردن بهترین نظریه ی ممکن است. همچنین در مورد ریاضی نیز بیان میکند که فلسفه و ریاضی هر دو از ابزار استدلال قیاسی استفاده می کنند و هر چند که ریاضی دقیق تر است اما فلسفه نیز به دلیل این شباهت سعی در دقت خود دارد.

## نتیجه

در این متن سعی شد که به طور کلی روح فلسفه بدون اینکه آن را متکی به موضوعی خاص یا روشی خاص بدانیم بیان شود. در این میان بیان شد که شرایط منطقاً ضروری فلسفه شامل شک به باورها، پرسیدن متداوم سوال و سعی در تفهیم پاسخ ها و پیدا کردن بهترین پاسخ ها و تفکیک باورهای نادرست از درست است.

پس از آن در قسمت بعدی این متن سعی بر تعیین جایگاه فلسفه در میان سایر رشته ها و تعیین مرزهای آنها شد. از طرفی به شباهت و تفاوت هایش با هنر اشاره شد و از طرفی دیگر شباهتش با علوم تجربی یا علوم استدلالی مانند ریاضیات مشخص شد.

همانطور که ویلیامسون نیز بیان می کند، فلسفه را می توان یک علم دانست که در راستای نزدیک شدن به حقیقت قدم بر میدارد. این علم توان پیشرفت دارد و نمودار حرکت آن نسبت به زمان برآیندی رو به رشد را طی می کند چرا که همواره فلاسفه در جهت یافتن بهترین پاسخ برای پرسش های خود می باشند.

درباره ی موضوع و روش فلسفه اما آنچنان که باید و شاید در این مقاله بحث نشد، البته ضرورتی هم با توجه به نوع پرسش و نحوه ی پاسخ ما نبود. اما همچنان نظری که درباره ی موضوع فلسفه دارم این است که

<sup>27</sup> به گمانم لازم به اشاره نیست که در این زمینه فیلسوفان تحلیلی تلاش های فراوان کرده اند.

جسورانه در حال پرسش است این پرسش گران می توانند بر روی هر موضوعی دست بگذارند تنها چیزی که نیاز دارند تفکرشان است. هرچند که در هر موضوعی که دست می گذارند حتما باید از داده های موجود در آن نیز استفاده کنند، اگر هنر باشد حتما تاریخ هنر و سبک های آن را بدانند، اگر فیزیک باشد با نظریه های آن آشنا باشند و ....

بنابراین، این سعی در ساخت موضوعی اختصاصی برای فلسفه کاری بی فایده است، بر عکس فلسفه خود پرسشگر است و در هر زمان به سراغ مفاهیم بنیادی می رود و اگر نیاز باشد می تواند با پرسش هایش موضوعات جدید نیز خلق کند.

درباره ی روش اما از دو جهت می توان نگریست. اولی از جهتی کلی تر است و با همان نحوه ایست که به توضیح روحیه ی فلسفه پرداختیم. در این جا نیز بیان می کنم که با توجه به شخصی بودن فلسفه و تفاوت نقطه نظر هر فرد، دیدگاه کلی در روش، تفکر است. ابزار اصلی ما فکر است و این فکر می تواند در ادامه از هر نوع ابزاری که بخواهد استفاده کند و به مفاهیم بنیادی حمله ور شود. این حتی به این معنی است که ممکن است به سراغ جمع آوری داده های تجربه برود همانطور که امروزه در فلسفه ی تجربی<sup>28</sup> دارند این کار را انجام می دهند.

با نگرشی در جزییات اما، همانطور که کار فلسفه یافتن بهترین پاسخ است، فلاسفه به دنبال بهترین روش نیز خواهند بود که در این متن جای پرداختن به آن نیست و خود می تواند موضوع یک مقاله باشد که بهترین روش فلسفی چیست. اما به هر حال لزوم وجود روش تفکر منطقی خاصی در فلسفیدن بسیار مشخص است حال چه روش ریاضی و ار فلاسفه ی تحلیلی باشد چه پدیدارشناسی چه سایر روش ها.

در آخر این متن باز به سخنان نخستینم در خصوص ناتوانایی در پاسخ به پرسش از چیستی فلسفه باز میگردم. هرچند که سعی کردم در این مقاله جوابی برای این سوال داشته باشم اما همانطور که روحیه ی فلسفه را شک کردن به باور معرفی کردم باور من نیز به این باور یا این پاسخ همواره دچار تردید است. من به عنوان دانشجویی که تازه اول این راه است مطمئن هستم که با خواندن متون بیشتر راجع به فلسفه، یا حتی متون

<sup>28</sup> Experimental philosophy

فلسفی که عنوانشان هم این پرسش نباشد، یا نظرم تغییر خواهد کرد یا حداقل عمق بیشتری نسبت به وضعیت کنونی ام پیدا خواهد کرد و بهتر خواهم توانست مرزهای این علم را با دیگر معارف مشخص کنم.

## منابع

1. Williamson T. *Doing Philosophy: From Common Curiosity to Logical Reasoning*. Oxford University Press; 2018.
2. Deleuze G, Guattari F. *What Is Philosophy?* Vol 2. Columbia University Press; 1991.
3. Pritchard D. *What Is This Thing Called Philosophy?* Routledge; 2015.
4. Williamson T. *The Philosophy of Philosophy*. Wiley-Blackwell; 2007.
5. Chrisman M, Pritchard D, Fletcher G, et al. *Philosophy for Everyone: Second Edition*. Routledge; 2016, ch.1
6. Priest G. What is philosophy? *Philosophy*. 2006;81(2).
7. Martin Heidegger. *What Is Philosophy?* [New York]Twayne Publishers; 1958.
8. Stroud B, Ch.1 , In Ragland CP, Heidt S, eds. *What Is Philosophy?* Yale University Press; 2001. <http://www.jstor.org/stable/j.ctt32br8k>.
9. Wood A, CH.4, In Ragland CP, Heidt S, eds. *What Is Philosophy?*

Yale University Press; 2001. <http://www.jstor.org/stable/j.ctt32br8k>.

- 10 Otto Apel, CH.6, In Ragland CP, Heidt S, eds. *What Is Philosophy?*  
Yale University Press; 2001. <http://www.jstor.org/stable/j.ctt32br8k>.
- 11 Wittgenstein L, *Philosophical Investigations*, 1953